

رهبری شورایی

در ارزیابی خبرگان قانون اساسی و شورای بازنگری

دانیال محب‌الظاهر*

تأیید: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰

دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱

چکیده

در بررسی مطلوبیت حکومت گروهی نسبت به حکومت فردی، دو دیدگاه عمده از سوی اندیشمندان اسلامی قابل دستیابی است. دیدگاه اول (فارابی) در فرض عدم دسترسی به فرد جامع شرایط، حکومت گروهی از افراد که مجموعاً واجد شرایط هستند را توصیه می‌کند. دیدگاه مقابل (عامری) در صورت فقدان فرد واجد همه شرایط، حکومت فرد نازل تر را توصیه کرده و از هر گونه حکومت گروهی بر حذر می‌دارد. بررسی قانون اساسی ج.ا، قبل و پس از بازنگری در سال ۱۳۶۸ و نیز بازخوانی مشروح مذاکرات قانون‌گذاران، نشان‌گر آن است که مجلس خبرگان قانون اساسی با تبیینی نزدیک به ارزیابی فارابی، رهبری شورایی را از باب اضطرار و در فرض عدم دسترسی به فرد واجد شرایط، تجویز نموده و شورای بازنگری با ترجیح استدلال‌هایی هم‌سو با ارزیابی عامری، امکان رهبری شورایی را لحاظ نکرده است. بدین ترتیب عدم لحاظ رهبری شورایی در فرآیند اصلاح قانون اساسی، نه یک تحول نظری، بلکه همراهی با قضاوتی است که اندیشمندان اسلامی از گذشته تا کنون درباره حکومت گروهی داشته‌اند. تنها تفاوت در ترجیح یکی از دو دیدگاه مشهور در سال ۱۳۵۸ و ترجیح دیدگاه دیگر در سال ۱۳۶۸ بوده است؛ دو دیدگاهی که هیچ‌یک حکومت گروهی را فی‌نفسه توصیه نکرده و مشترکاً حکومت «فرد واجد شرایط» را می‌جویند.

واژگان کلیدی

رهبری شورایی، شورای رهبری، حکومت شورایی، حکومت گروهی، قانون اساسی

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی :

مقدمه

رهبری شورایی، مصداقی از حکومت گروهی است که در مقطعی از تاریخ جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸-۱۳۶۸)، به عنوان شیوه‌ای قانونی از حکومت به رسمیت شناخته شده بود. در این شیوه، گروه حاکمان که «شورای رهبری» خوانده می‌شدند، سه یا پنج نفر «مرجع» دارای شرایط «رهبری» بودند که در صورت نبودن «یک مرجع دارای برجستگی خاص» تصدی امر «رهبری» را بر عهده می‌گرفتند. قانون مزبور در بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تغییر یافت و امکان این شیوه از حکومت، در قانون جدید لحاظ نشد.

این نگاه‌ها در صدد بررسی دیدگاه‌های مطرح‌شده در ارزیابی حکومت شورایی در فرآیند تدوین و اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. طبیعتاً دیدگاه‌های فوق که از سوی اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی (۱۳۵۸) و نیز اعضای شورای بازنگری در قانون اساسی (۱۳۶۸) در توجیه یا تقبیح حکومت گروهی در قالب رهبری شورایی طرح شده‌اند، اساسی‌ترین مستند این «به‌رسمیت‌شناختن» و «لحاظ‌نکردن» تلقی می‌شود و مطالب بیان‌شده و انتشاریافته خارج از جلسات فوق را نمی‌توان مبنای تصمیم‌گیری در تدوین و اصلاح قانون اساسی دانست.

ثمره بازخوانی و تحلیل نقطه‌نظرات فوق، امکان‌یابی پاسخ به این پرسش درخور تأمل است که آیا عدم لحاظ «رهبری شورایی» در قانون اساسی اصلاح‌شده پس از بازنگری، حاصل «دگرگونی تصور حکومت‌داری بین سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ در ایران» (فیرحی، ۱۳۹۲، ص ۲۶۶) قلمداد می‌شود؟ آیا می‌توان چنین اظهار داشت که «نفی و عبور از نظام شورایی» برآمده از «شوق تمرکز»، «نیل به اقتدار» و «طرد و نفی بی‌مهابای هر گزینه مخالف» (همان، ص ۲۶۶-۲۵۱) بوده است؟ پاسخ مثبت به دو پرسش فوق، متوقف بر اثبات این فرضیه است که رهبری شورایی، تا پیش از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸؛ یعنی در هنگامه تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ - که البته آن هم متفک از اندیشه سیاسی متفکرین مسلمان در قرون متمادی پس از اسلام در

نظر گرفته نمی‌شود - نه تنها شیوه‌ای مطلوب برای اداره حکومت اسلامی قلمداد می‌شده، بلکه بر حکومت فردی نیز ترجیح داشته است و بدین ترتیب گذر از حکومت گروهی به حکومت فردی، اولین بار در بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به مثابه تحول در تصور حکومت‌داری صورت پذیرفته است.

به منظور صحت‌سنجی فرضیه فوق، ابتدا مروری خواهیم داشت بر پیشینه ارزش‌گذاری اندیشمندان مسلمان و حتی غیر مسلمان بر حکومت گروهی تا بتوان قضاوت روشنی نسبت به تحولی بودن یا دیرینگی اندیشه عدم رجحان و طرد حکومت گروهی ارائه داد. لازم به تذکر است در این نگاشته صرفاً آن‌چه به عنوان دیدگاه اندیشمندان مطرح شده است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در صدد بررسی مستقل ادله عقلی و نقلی در تأیید و رد حکومت گروهی نیستیم؛ اگر هم سخنی از ادله به میان آید، صرفاً انعکاس دیدگاه صاحب‌نظران فوق خواهد بود.

ارزیابی اندیشمندان غرب از حکومت گروهی

بر اساس شواهد موجود، نخستین بار فیلسوفان سیاسی یونان باستان از حکومت گروهی بحث کرده و آن را در قالب دو شیوه حکمرانی، معرفی کردند؛ آریستوکراسی^۱ که حاکمان آن چند نفر ممتاز (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۹۷۰) و گروهی از شایسته‌ترین افرادند و بر اساس مصالح عمومی حکومت می‌کنند و الیگارشسی^۲ که حاکمان آن گروهی از اشراف ثروتمند بوده و بر اساس منافع شخصی حکم می‌رانند (ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰-۱۱۹). افلاطون و ارسطو آریستوکراسی را شیوه‌ای مطلوب و الیگارشسی را شیوه‌ای نامطلوب از حکومت ارزیابی می‌کنند (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۵۲۴ و ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۷۲).

طبعاً تقسیم‌بندی افلاطون و ارسطو از حکومت، منحصر به این دو شیوه حکومت نبوده و گونه‌های فردی و جمعی حکومت را نیز در بر می‌گرفت. مطلوبیت آریستوکراسی گرچه نسبت به الیگارشسی، قطعی و روشن بود، الزاماً نسبت به دیگر شیوه‌های حکمرانی جریان نمی‌یافت. بدین شرح که افلاطون حکومت مونارشسی^۳ که

حکومت فردی مبتنی بر قانون است (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۵۲۶) را بر حکومت گروهی آریستوکراسی ترجیح می‌دهد (همان، ص ۱۵۲۷)؛ چرا که از نگاه او فزونی تعداد حاکمان، به سخت‌تر شدن وضع قوانین درست منجر خواهد شد (همان، ج ۴، ص ۲۰۰۹-۲۰۰۸). ارسطو نیز به برتری آریستوکراسی بر موناشری، این اشکال را وارد می‌داند که اگر مبنای حکمرانی در آریستوکراسی فضیلت است، از میان همین گروه حاکم، هر کس که در فضیلت، سرآمد دیگران است، باید فرمان‌روای یکتای همه آن‌ها گردد (ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۳۶). علاوه بر این، وی آریستوکراسی را در بیش‌تر کشورها تحقق‌ناپذیر می‌داند (همان، ص ۱۷۹)؛ چرا که اولاً یافتن گروهی از نیک‌مردان برای تصدی این حکومت را مشکل می‌داند (همان، ص ۱۴۶) و ثانیاً جامعه‌ای را مستعد آن ارزیابی می‌کند که در دامان خود مردمی آماده فرمان‌برداری آزادمرده‌اند پرورش داده باشد تا بپذیرند از کسانی که در فضایل سیاسی برتر از ایشان‌اند، پیروی کنند (همان، ص ۱۵۳). با این وصف، از منظر وی حکومت جمهوری^۴ که حکومتی است که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود (همان، ص ۱۱۹)، بر آریستوکراسی ارجحیت خواهد داشت؛ چرا که از سوی آسان‌یاب و پذیرفتنی است و با میانه‌روی، تناسب بیش‌تری دارد (همان، ص ۱۷۹) و از سوی دیگر، به جهت فزونی تعداد افرادی که در اداره امور آن مشارکت دارند، از آریستوکراسی پایدارتر و ایمن‌تر است (همان، ص ۲۲۵).

فلاسفه سیاسی مسیحی نظیر آکویناس حکومت گروهی را منحصر در الیگارشی ترسیم کرده و به نقد آن پرداخته‌اند (Aquinas, 1949, p.8). فلاسفه سیاسی دوره مدرن غرب، مباحث نسبتاً مشابهی در تبیین و نقد الیگارشی داشته‌اند (ماکیاولی، ۱۳۷۷، ص ۴۳؛ هابز، ۱۳۸۰، ص ۵۵۰ و آرت، ۱۳۷۷، ص ۳۸۳)؛ با این وجود آریستوکراسی را هم چندان مورد استقبال قرار نداده‌اند. آن‌ها با غفلت از ویژگی‌هایی که آریستوکراسی را از الیگارشی متمایز می‌سازد (هابز، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵؛ منتسکیو، ۱۳۹۲، ص ۱۹۰-۱۸۹ و روسو، ۱۳۳۵، ص ۱۱۳)، آن را همسان الیگارشی دانسته‌اند (هابز، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵). این تلقی منجر به تغییر مفهوم آریستوکراسی در کاربرد امروزی و از بین رفتن بار معنایی

مثبت آن شده است (آرنت، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴، ۳۲۱؛ برلین، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳ و رالز، ۱۳۹۰، ص ۱۷۰).

عمده فیلسوفان سیاسی غرب، حکومت گروهی را، حتی در قالب آریستوکراسی نپذیرفته و حکومت جمعی را بر آن ترجیح می‌دهند. آن‌ها حصر مناصب در طبقه ممتاز را عیب بزرگ آریستوکراسی دانسته و معتقدند همه به طور مساوی حق دارند به قلمرو همگانی یا سیاسی وارد شوند (آرنت، ۱۳۷۷، ص ۳۴۱). بدین ترتیب آریستوکراسی را به هر اندازه که به حکومت جمعی نزدیک شود، به همان اندازه پذیرفتنی‌تر می‌دانند (منتسکیو، ۱۳۹۲، ص ۱۹۷-۱۹۴). فارغ از این مقایسه، هابز شس وجه برتری حکومت فردی بر گروهی را بیان می‌کند که عدم تعارض منافع در حکومت فردی، سهولت تصمیم‌گیری فردی و کم‌تر بودن تعداد مقربان دستگاه حکومت در حکومت فردی نسبت به گروهی، از جمله آن‌ها است (هابز، ۱۳۸۰، ص ۲۰۵-۲۰۲).

بدین ترتیب دو ارزیابی از حکومت گروهی در اندیشه سیاسی غرب وجود دارد: مرجوح بودن حکومت گروهی بر اساس دیدگاه افلاطون و ارسطو نسبت به آریستوکراسی و مطرود بودن حکومت گروهی بر اساس دیدگاه عمومی به لیگاریشی و نیز دیدگاه فلاسفه مدرن و معاصر غرب به آریستوکراسی. بر این اساس، می‌توان با صراحت ارزیابی کرد که در اندیشه سیاسی غرب، دیدگاهی که «گونه‌ای از حکومت گروهی» را بر «هرگونه حکومت فردی و جمعی» ترجیح دهد، یافت نمی‌شود.

ارزیابی اندیشمندان مسلمان از حکومت گروهی

اندیشمندان مسلمان متعددی از حکومت گروهی سخن گفته و آن را مورد سنجش و قضاوت قرار داده‌اند.

ابونصر فارابی در کتاب «فصول منتزعه» ضمن ترسیم مدینه فاضله، چهار وجه را برای ریاست آن ترسیم می‌کند: وجه اول، عبارت است از حکومت «ملک حقیقی» که همان «رئیس اول» است. رئیس اول باید از شش شرط بدین شرح برخوردار باشد: حکمت، تعقل تام، توانایی اقناع، توانایی تخییل، قوت جهاد و سلامت جسمانی برای جهاد.

وجه دوم در صورتی است که هیچ انسانی که از تمامی شروط فوق برخوردار باشد، یافت نشود، ولی همین شروط به طور پراکنده در گروهی از انسان‌ها یافت شود؛ به گونه‌ای که یک نفر حکیم باشد و دیگری دارای قوت جهاد و... در این فرض تمامی این افراد در کنار هم در جایگاه ملک قرار گرفته و «رؤسای اخیار» یا «رؤسای افاضل» (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۲۵) نام می‌گیرند. حال اگر چنین افرادی نیز یافت نشوند، باید در جست‌وجوی وجه سوم و چهارم بود. وجه سوم حکومت «ملک سنت» است که به جای شروط قبل، از شش شرط بدین شرح برخوردار است: شناخت شریعت و سنت ملک حقیقی، شناخت بستر زمانی و مکانی جریان شریعت، توانایی استنباط آنچه بدان تصریح نشده است، توانایی شناخت وظیفه در پیشامدهای بی سابقه، توانایی اقتناع و تخییل و در آخر توانایی بر جهاد. وجه چهارم باز در صورتی است که این شش شرط در یک نفر جمع نشود و در چند نفر پراکنده باشد. گروهی که مجموعاً از شرایط فوق برخوردار باشند، «رؤسای سنت» نامیده شده و در همان جایگاه «ملک سنت» قرار می‌گیرند (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۶-۶۷). بدین ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که در اندیشه فارابی، اگر صفات لازم برای حکمرانی، در یک فرد جمع شده باشد، وجهی برای حکومت گروهی وجود ندارد و حکومت گروهی صرفاً در صورت عدم امکان شکل‌گیری حکومت فرد صالح جواز می‌یابد.

ابوالحسن عامری در حکایت دیدگاه‌های ارسطو، آریستوکراسی را به «ریاست اخیار» ترجمه کرده و به شرح دیدگاه ارسطو در این باره می‌پردازد (عامری، ۱۹۹۱م، ص ۲۸۱). در عین حال، در مخالفت صریح با فارابی، تعدد حکمرانان را در هیچ شرایطی روا نمی‌داند و این دیدگاه را به برخی دیگر حکما^۵ نیز نسبت می‌دهد. از نگاه عامری، فرض حکومت با دو رئیس بی معنا است و در هر حال، تنها یک نفر در رأس حکومت قرار می‌گیرد. حال اگر فردی یافت نشد که هم حکیم باشد و هم توانا، چاره این است که فرد حکیم، حاکم شود و فرد توانا، تحت امر او و به نیابت از او زمام امور را در دست گیرد و یا آن‌که فرد توانا، به مسند حکمرانی نشیند و فرد حکیم به عنوان وزیر یا مرشد، او را یاری رساند. او در تأیید ادعای خود، آیه شریفه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۶ (انبیاء (۲۱): ۲۲) را نیز به بحث خود ضمیمه می‌کند (همان، ص ۲۴۳-۲۴۲).

ابوعلی مسکویه به طور کلی شراکت یک گروه در هر کاری که یک نفر هم ممکن است از عهده آن برآید را نشانه عجز آن‌ها و موجب ایجاد خلل در آن کار دانسته و مشارکت را تنها در مواردی روا می‌داند که ناچار از کار گروهی باشیم؛ مانند جابه‌جایی کشتی‌های بزرگ. بر اساس این دیدگاه، در حکومت بشری هم از آن‌جا که امکان نظام‌یافتن آن با تدبیر یک نفر به تنهایی وجود دارد، استبداد و تفرد قطعاً افضل است. مسکویه با استناد به آیه شریفه پیش‌گفته (انبیاء (۲۱): ۲۲)، تصریح می‌کند که اگر حکومت به دست گروهی از افراد اداره شود، خلل و سستی در آن راه می‌یابد. وی در تبیین علت ایجاد خلل و نقص، به سه عامل اختلاف نیروها، تباین همت‌ها و تضاد اهداف اشاره می‌کند (مسکویه، ۱۳۷۰، ص ۶۶-۶۵).

ابوعلی سینا ضمن بحث جداگانه از «آریستوکراسی» (ابن سینا، ۱۴۲۸ق، ص ۹۴) و «ریاست اخیار» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۳-۶۲)، گروهی‌بودن حکومت را به عنوان یک فرض در کنار حکومت فردی مطرح کرده و هیچ‌یک را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد. از نگاه او در این گونه حکومت، حاکمان، اگر هم متعدد باشند، از آن‌جا که هدف واحدی را دنبال می‌کنند، همه آن‌ها چونان یک نفر خواهند بود که زمام حکومت را در دست گرفته است.

ابن رشد اندلسی در حکایت آراء افلاطون آریستوکراسی را به «ریاست اخیار» ترجمه کرده و آن را گونه گروهی «سیاست فاضله»، در عرض «ریاست الملک» که شکل فردی آن است، قرار می‌دهد و هیچ ترجیحی میان آن‌دو برقرار نمی‌سازد (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۲۳). در جای دیگر، با عباراتی بسیار نزدیک به بیان فارابی در فصول منتزعه، حکومت گروهی را تنها در صورتی که همه شرایط لازم برای حکومت، در یک فرد یافت نشود، روا دانسته و بدین ترتیب حکومت فردی را بر آن ترجیح می‌دهد. تفاوت بیان او با فارابی در آن است که در ریاست افضل، شرط ششم را حذف کرده و شرایط شش‌گانه ریاست اصحاب سنت را به دو شرط فقاهت و جهاد تقلیل داده است. علاوه بر آن‌که ریاست اصحاب سنت را بر آن‌چه نسبت به «بسیاری از پادشاهان اسلامی» تحقق یافته است، تطبیق می‌دهد (همان، ص ۱۶۹). هم‌چنین وی از

فارابی نقل می‌کند که شیوه حکومت گروهی در میان ایرانیان باستان وجود داشته است (همو، ۲۰۰۲م، ص ۱۷۲-۱۷۱)؛ البته این گزارش در آثاری که از فارابی به ما رسیده است، وجود ندارد.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در کتاب «اخلاق ناصری» بر ترجیح حکومت فردی بر گروهی تأکید کرده و جواز حکومت گروهی را منوط به عدم اجتماع شرایط لازم برای حکومت (نسبتاً مشابه شرایطی که فارابی ذکر کرده بود) در یک فرد می‌داند. او هم چون ابن سینا، حاکمان حکومت گروهی را «به مثابه یک فرد» توصیف می‌کند (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۷). البته او تنها در صورتی تعدد حکمرانان را آسیب‌زا نمی‌داند که گروه حاکم در کفایت، همتای یک‌دیگر باشند (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹۷).

شمس‌الدین شهرزوری، بیانی مطابق عبارات خواجه نصیر در «اخلاق ناصری»؛ البته به زبان عربی دارد (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۵۷۳). قطب‌الدین شیرازی نیز در عباراتی بسیار نزدیک به فارابی، همان مطالب را به زبان فارسی بیان کرده است (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۱۱۲-۱۱۳). کشفی دارابی ضمن بیان عباراتی نزدیک به «اخلاق ناصری»، در شرح «ریاست افاضل» به دو رکن سیف و علم در حکومت اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که چون از سویی علما از خوف فتنه و هرج و مرج دست از سیف کشیده‌اند و از سوی دیگر، سلاطین به جهت میل به سلطنت دنیویه دست از تحصیل علم کشیده‌اند، به ناچار امر «نیابت» بین علما و سلاطین تقسیم شده است؛ مجتهدین و علما حامل یک رکن آن که «علم به دین و معرفت به اوضاع رسول» است، شده‌اند و سلاطین، عهده‌دار رکن دیگر آن که «اقامه و ترویج آن اوضاع» است، گردیده‌اند. وی در ادامه چنین قضاوت می‌کند که هرگاه علما و سلاطین، با یک‌دیگر هم‌کاری نموده و مشترکاً سیاست و تدبیر رعیت را پیش برده‌اند «ریاست افاضل»، تحقق یافته و هرگاه با یک‌دیگر دشمن و از هم جدا شده‌اند، امیر سیاست مختل شده است (کشفی، ۱۳۸۱، ص ۹۰۴-۸۹۸). مشابه این تعبیر پیش‌تر از ابن رشد نقل شد که حکومت گروهی با برخورداری از دو شرط فقاقت و جهاد را بر آنچه در تاریخ پادشاهان اسلامی تحقق یافته، تطبیق می‌دهد (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۶۹). این

دو دیدگاه ظاهرأ هم‌سو را می‌توان چنین ارزیابی کرد که فرض این‌که علما، پادشاهان را از فقاہت و دانش خود بهره‌مند می‌کرده‌اند، موجب تلقی آن‌ها به عنوان زمام‌دار نبوده و چنین حکومتی تا زمانی که علما هم‌عرض پادشاهان، اختیارات اجرایی نداشته باشند، حکومتی گروهی محسوب نمی‌شود.

از میان اندیشمندان معاصر، شهید مطهری در بیانات خود به مصادیقی از حکومت گروهی اشاره می‌کند؛ شورای صحابه عمر (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱۷، ص ۱۶۸) و حکومت قریش در مکه که اشراف و رؤسا در مجلسی به نام «دار الندوه» جمع می‌شدند، تصمیمات کلی در آن‌جا گرفته می‌شد و تمام قدرت سیاسی مکه در آن متمرکز بود (همان، ج ۲۸، ص ۶۸۱). از آن‌جا که دلیلی بر مطلوبیت هیچ یک از دو مصداق فوق وجود ندارد و اندیشمند فوق نیز ارزیابی صریحی از حکومت گروهی و مقایسه آن با حکومت فردی نکرده است، نمی‌توان حکومت گروهی را حکومتی مطلوب از نگاه او دانست.

مرحوم علامه محمدتقی مصباح یزدی در کتاب «حکیمانه‌ترین حکومت»، ارزیابی نسبتاً مفصلی از حکومت گروهی ارائه می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۲۲-۲۱۹). ایشان ضمن پذیرش امکان عقلی اتفاق نظر حاکمان در حکومت شورایی، چنین امکانی را قابل اعتنا ندانسته و با تأکید بر ضرورت امکان عملی و عقلایی راه حل‌های مسائل اجتماعی، حکومت گروهی را کارآمد نمی‌داند. بر اساس ارزیابی ایشان، در سراسر تاریخ بشر موردی یافت نمی‌شود که حکومت گروهی، تحقق یافته باشد و ثابت بماند و مفید افتد.^۷ هم‌چنین در کتب آسمانی و سنت اسلامی خبری از حکومت شورایی و گروهی نیست و هیچ عبارت فقهی قابل اعتنایی هم، حتی احتمال شورایی بودن حکومت را نداده است. بدین ترتیب چنین نتیجه می‌گیرد که:

افزون بر سیره پیامبران و معصومان، سیره عقلا و متشرعه نیز بر این بوده است که برای امور حکومتی، تنها به یک نفر مراجعه کنند، نه به مجموعه‌ای از افراد (همان، ص ۲۲۰).

ایشان با استناد به آیه شریفه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل‌عمران (۳): ۱۵۹) اذعان می‌کند که البته مشورت کردن همواره مورد تأکید اسلام بوده

است، ولی بهره‌مندی حاکم از مشورت دیگران به شورایی و گروهی شدن حکومت نمی‌انجامد؛ چراکه نهایتاً تصمیم‌گیرنده پس از مشورت یک نفر است. علامه مصباح یزدی هم چنین حکومت گروهی و شورایی را با اشکالات ذیل مواجه می‌داند:

۱. اصل فقهی، عدم تسلط کسی بر دیگری است. آنچه ثابت و مسلم است، حکومت یک فرد است و در نتیجه، حکومت مجموعه‌ای از افراد ثابت نشده است. پس اصل، عدم جواز حکومت مجموعه‌ای از افراد است و تنها ولایت یک فرد بر دیگر افراد ثابت شده است.

۲. با فرض تشکیل حکومت گروهی، اطمینان به اعلم بودن یکی از اعضای شورایی حکومتی، اخذ به نظر اکثریت و ترک نظر اعلم، ترجیح مرجوح و غیر عقلایی است و لذا نمی‌توان به نظر اکثریت مخالف با نظر اعلم را قابل اعتنا دانست و در این صورت، حکومت گروهی وجهی نخواهد داشت.

۳. حکومت در بسیاری از مقاطع، عهده‌دار تصمیمات قاطع و سریع و سرنوشت‌ساز است و نمی‌توان چنین امری را بر عهده یک جمع گذاشت و منتظر تشکیل جلسه و بحث و مناقشه آن‌ها شد. لذا حکومت شورایی نمی‌تواند همواره مصالح جامعه را تأمین کند.

حاصل بررسی ارزیابی اندیشمندان مسلمان از حکومت گروهی این است که دو دیدگاه عمده در این زمینه وجود دارد.^۱ قابل توجه این‌که مبدعان دو دیدگاه، با هم معاصر بوده و هر دو دیدگاه از ابتکارات اندیشه سیاسی اسلامی محسوب می‌شود و در اندیشه سیاسی غرب سابقه نداشته است.

۱. دیدگاه فارابی و هم‌رای‌های او (ابن رشد، خواجه نصیر، شهرزوری، قطب‌الدین شیرازی و کشفی دارابی) که حکومت گروهی را مرجوح حکومت فردی دانسته و در صورت اضطرار و عدم دستیابی به فرد برخوردار از تمامی شرایط لازم برای حکمرانی، به حکومت «گروهی که مجموعاً از آن شرایط برخوردار است»، رضایت می‌دهد.

۲. دیدگاه عامری و هم‌رای‌های او (مسکویه و علامه مصباح یزدی) که در مخالفت با دیدگاه فارابی، حکومت گروهی را به کلی ناکارآمد و مطرود ارزیابی می‌کند. بر

اساس این دیدگاه، حتی در صورت عدم دستیابی به فرد برخوردار از تمامی شرایط لازم برای حکمرانی، به حکومت گروهی تن داده نمی‌شود، بلکه نزدیک‌ترین فرد به شرایط فوق حاکم شده و از معاونت و مساعدت دیگر افراد بهره می‌گیرد. بدین ترتیب در حوزه اندیشه متفکران مسلمان هم هیچ دیدگاهی که «گونه‌ای از حکومت گروهی» را بر «هرگونه حکومت فردی» ترجیح دهد، یافت نمی‌شود.

ارزیابی مجلس خبرگان قانون اساسی از حکومت گروهی

بحث از رهبری شورایی اولین بار در اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. متن پیشنهادی اصل پنجم قانون اساسی که به مجلس خبرگان قانون اساسی ۱۳۵۸ ارائه شد، از این قرار است:

اصل پنجم: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

اصل فوق با همین جزئیات توسط نمایندگان خبرگان قانون اساسی تصویب شد. شهید بهشتی به عنوان مدافع اصل مذکور، رهبری شورایی را چنین شرح می‌دهد: نوشته‌ایم «و در صورتی که یک فرد چنین اکثریتی نداشته باشد»؛ یعنی سه نفر یا چهار نفر از فقها هستند که هم طراز هستند و تقریباً همه‌شان فقیه هستند، عادل هستند، با تقوا هستند، آگاه به زمان هستند، شجاع، مدیر و مدبر هستند، ولی چنان برجستگی نسبت به هم ندارند که اکثریت مردم بتواند یک نفر را انتخاب کنند، آن وقت «شورایی مرکب از فقهای واجد شرایط بالا عهده‌دار آن می‌گردند» (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۷۸).

قابل توجه است که تبیین شهید بهشتی، با متن اصل مذکور سازگاری کامل ندارد. بر اساس اصل فوق، اگر هیچ فقیهی از سوی اکثریت مردم به رهبری شناخته نشده باشد، «رهبر یا شورای رهبری» عهده‌دار امر خواهد بود، ولی در تبیین شهید بهشتی، اگر هیچ فقیهی از سوی اکثریت مردم به رهبری شناخته نشده باشد، علتش برجستگی نداشتن گزینه‌های موجود نسبت به یک‌دیگر قلمداد شده و بدون فرض رهبری فردی، به «شورای رهبری» می‌رسیم.

اصل فوق، تبیین شیوه شکل‌گیری شورای رهبری را به اصل ۱۰۷ موکول می‌کند. اصل ۱۰۷ پس از بحث و تبادل نظر فراوان، بدین شرح تصویب شد:

اصل یکصد و هفتم: هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر انقلاب آیة‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

فارغ از یک پیشنهاد^۹ که حضور همزمان رهبری و شورای رهبری را ضروری می‌داند (همان، ج ۲، ص ۱۰۶۳). در این مذاکرات، چهار تبیین از شورای رهبری ارائه می‌شود:

۱. آیة‌الله یزدی: رهبر احتیاج به خصایصی دارد... گاهی می‌شود که همه خصایص لازم یا با حد نصاب لازم، در وجود یک شخص مشخص است، طبعاً همان فرد رهبر است و گاهی هم هست که در وجود یک شخص، این خصایص نیست و با انضمام افراد متعدد به هم، می‌توانیم بگوییم این سه نفر

و یا این پنج نفر جمعاً آن خصایص لازم را دارند، این جا است که مسأله شورا مطرح می شود (همان، ص ۱۰۶۹).

این تبیین، با متن اصل مذکور سازگاری ندارد؛ چراکه اصل فوق، همه اعضای شورای رهبری را واجد تمامی شرایط می داند، نه آن که هر یک، بخشی از شرایط را داشته باشند. در عین حال، می توان این تبیین را در مطابقت کامل با دیدگاهی که پیش تر از فارابی نقل کردیم (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۶۷-۶۶) دانست. قابل توجه است که با وجود این تطابق، تبیین فوق در ادامه مذاکرات از سوی دیگر اعضای مجلس تخطئه شده و توسط خود گوینده هم اصلاح می شود.

۲. طاهری اصفهانی: جناب عالی فرمودید... اگر این صفات در یک شخص نبود و یک مقدارش بود و یک مقدارش در شخص دیگری بود، این جا می شود شورای رهبری. این صددرصد غلط است. برای این که اگر بعضی صفات نباشد، اصلاً این رهبر نیست و فقیه جامع الشرائط نیست. مسأله شورای رهبری در جایی مطرح می شود که دو نفر، سه نفر، عنوان فقاقت و عنوان صفات، هر چه گفتید... در او جمع است و امتیاز احدی را بر دیگری نمی تواند این مجلس خبرگان بدهد، این جا است که قهراً برای این که تبعیضی نشود، شورا مطرح است (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۰۷۱-۱۰۷۰).

این تبیین را می توان نزدیک ترین تبیین به متن مصوب ارزیابی کرد؛ چراکه هیچ تفاوتی میان اعضای شورای رهبری لحاظ نکرده و در عین حال، همه آنها را جامع شرایط لازم دانسته است.

۳. آیه الله یزدی: یک صورتش همین است، ولی هیچ وقت منظور این نیست که اگر یکی از آنها عدالت ندارد یا فقاقت ندارد... به شورا بیاید. این ادعا را کسی نمی کند. این ادعا می شود که اگر چند نفر فقیه هستند، همه فقاقت دارند... و دیگر شرایط ذکر شده را دارند، ولی در حد نصاب لازم نیست؛ یعنی عملاً نشان داده شده که تنهایی نمی توانند... ولی در کنار هم که قرار می گیرند، امت را به خوبی می توانند جلو ببرند.

شهید بهشتی در ادامه همین تبیین، این تعبیر را بهتر می‌دانند:

تجمعشان اقوا می‌کند مدیریت را (همان، ص ۱۰۷).

این تبیین باز هم از متن مصوب فاصله دارد؛ چراکه فقهای عضو شورای رهبری، فاقد حد نصاب شرایط لازم دانسته شده‌اند و تصریح شده است که هر یک به تنهایی نمی‌تواند از عهده این مسئولیت برآید. در حالی که اصل مصوب، دلیل عدم معرفی فرد خاص را صرفاً عدم برجستگی افراد نسبت به یک‌دیگر، در عین برخورداری همه آن‌ها از شرایط رهبری دانسته است.

۴. آیه‌الله منتظری [در پاسخ به بنی‌صدر که از وجه ترجیح فرد بر شورا سؤال می‌کند]: اگر چنانچه فرض کردیم یک نفر امتیاز داشته باشد و دیگران در عرض او نباشند، شورا قراردادن که معنا ندارد. شورا در صورتی است که یک نفر ممتاز نباشد، اما اگر یک نفر شاخص باشد... نمی‌شود... بیایم دو نفر دیگر را در عرض او قرار بدهیم (همان، ص ۱۰۹۷-۱۰۹۶).

وجه اهمیت این تبیین در این است که بر تقدم رهبری فردی بر شورایی تصریح کرده و رهبری شورایی را در صورت وجود فرد ممتاز، بی‌معنا ارزیابی می‌نماید. به تعبیر دیگر، می‌توان چنین برداشت کرد که عدم امکان شکل‌گیری حکومت فردی، در ماهیت رهبری شورایی اخذ شده است.

از بررسی ارزیابی مجلس خبرگان قانون اساسی، از رهبری شورایی به عنوان مصداقی از حکومت گروهی چنین حاصل می‌شود که متن قانون مصوب و نیز تبیینی که از آن مورد پذیرش قرار گرفته است (تبیین سوم)، دو تصویر تازه از نحوه نیل به حکومت گروهی، پیش روی ما قرار می‌دهد. این دو تصویر گرچه هم‌چون تصویر ارائه‌شده در تبیین اول، در مطابقت کامل با دیدگاه فارابی نیست، با دیدگاه عامری، تمایز به مراتب روشن‌تری دارد. کماکان، تمامی دیدگاه‌ها و تبیین‌های فوق در این امر مشترکند که حکومت گروهی، مرجوح حکومت فردی است و در صورت تحقق بستر لازم برای حکومت فردی، جواز نمی‌یابد. این مهم در تقابل کامل با ادعای مرحوم فیرحی، مبنی بر گرایش کامل مجلس خبرگان قانون اساسی ۱۳۵۸ به «تمرکززدایی از قدرت» با

«پناه‌بردن به نظام شورایی» در تنظیم همه نهادهای حکومتی، از جمله، نهاد رهبری (فیرحی، ۱۳۹۲، ص ۲۵۱) است.

ارزیابی شورای بازنگری قانون اساسی از حکومت گروهی

از مهم‌ترین اصلاحات قانون اساسی جمهوری اسلامی در جریان بازنگری سال ۱۳۶۸ را می‌توان حذف رهبری شورایی و تعیین رهبری فردی دانست. در جریان این اصلاح، اصل ۱۰۷ قانون اساسی به شرح ذیل تغییر یافت:^۱

اصل یکصد و هفتم: پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه‌الله‌العظمی امام خمینی «قدس سره‌الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

بر اساس اصل فوق، در فرض تساوی گزینه‌های رهبری و عدم برجستگی خاص در یکی از آن‌ها، به جای آن‌که شورایی مرکب از افراد فوق، رهبری جامعه را به دست گیرد، صرفاً «یکی از آنان» به عنوان رهبر معرفی می‌شود و به حکومت شورایی تن داده نمی‌شود. برخی اعضای شورای بازنگری، در دفاع از حفظ «رهبری شورایی» و مخالفت با حذف آن، نکاتی را مطرح کرده‌اند که مروری بر آن خواهیم داشت:

۱. آیه‌الله امامی کاشانی: این جور به نظر رسید که کمیسیون شاید مثلاً از

جهتی که با شرع مقدس اسلام موافق نیست [رهبری شورایی را] در نظر نگرفتند... چرا خلاف است؟! بنده چیزی از جهت خلاف شرع بودن نمی بینم. آنچه به نظرم می رسد که شاید در ذهن بعضی از آقایان باشد... یک چیزی در بحث قضاء وجود دارد... به نظرم سرایتش داده اند به بحث ولایت... بنده پیشنهادم این است که اگر شورای محترم بازنگری این مسأله را قبول داشته باشند؛ یعنی این مسأله بلا مانع باشد، ما دست خبرگان را نیندیم، چه بسا ممکن است در آینده نظرشان آن باشد که برای رهبری یک نفر قوی پیدا نکنند... سه نفر باشند، پنج نفر باشند که این ها وقتی فکرشان در کنار هم دیگر قرار گرفت بتوانند... ما ممکن است ببینیم مثلاً یک نفر، اگر باشد یک چیزهایی پیش بیاید، یک وسوسه هایی پیش بیاید، یک چیزهایی که اشخاص هی به یک نفر بگویند، ممکن است یک نفر را در یک جایی از تصمیمش سست کند، ممکن است یک مسائلی برای جامعه پیش بیاید. این یک چیزی است که می خواهم عرض کنم، هیچ به نظر بنده... اشکال فقهی ندارد و مصلحت هم بر همین اساس است (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۶۵-۶۶۴).

دو نکته مهم در بیان ایشان وجود دارد: اول این که رهبری شورایی منع شرعی ندارد. روشن است که این امر ملازم با وجود دلیل یا تأیید شرعی بر موافقت با آن نیست. دوم این که می توان صورتی را فرض کرد که مصلحت در رهبری شورایی باشد. این بیان نزدیک به دیدگاه فارابی درباره حکومت گروهی است؛ گروهی از افراد در کنار هم قرار می گیرند، بلکه بتوانند جای یک نفر را بگیرند. این نکته حاکی و ناشی از ترجیح رهبری فردی بر شورایی است.

۲. آیه الله طاهری خرم آبادی: به نظر می آید حذف شورا صحیح نباشد... این قانون اساسی مال یک زمان خاصی نیست، ممکن است در یک زمانی پیش آمدی بشود... که خبرگان نتوانند فردی واجد همه شرایط انتخاب کنند و مجموعه سه نفر یا پنج نفر بتوانند کار یک نفر، شرایط یک نفر را انجام

بدهند. مثلاً یک نفر در فقه قوت دارد، یکی در مدیریت، یکی در جهات دیگر، یک مجموعه آن‌جا لازم باشد که جای فرد را بگیرد. به نظر می‌آید، اگر برای موارد اضطرار، نه به طور تخییر یا فرد یا شورا، بلکه به عنوان یک مسأله اضطراری و ترتیبی ذکر بشود که اگر فرد واجد شرایط نبود، آن وقت شورای سه نفره یا پنج نفره‌ای را جای فرد قرار بدهند که دست خبرگان برای موارد اضطرار باز باشد (همان، ص ۶۷۲).

بیان ایشان مطابقت کامل با تبیین فارابی از حکومت گروهی دارد. علاوه بر آن که بر اضطراری بودن حکومت شورایی و تقدیم حکومت فردی بر آن تصریح دارد.

۳. آیه‌الله هاشمی رفسنجانی: من نظرم این است که ما به کلی شورای رهبری را نبندیم... بالأخره ممکن است در شرایطی ما احتیاج پیدا کنیم به شورای رهبری. بنابراین، راهش باز شد، منتها یک قدری راهش را محدود کنید که خیلی به آسانی از فرد، ما به شورا منتقل نشویم (همان، ص ۶۸۱).

اضطراری بودن حکومت شورایی و رجحان حکومت فردی بر آن، در این دفاعیه هم

مشاهده می‌شود.

۴. آیه‌الله مشکینی: آقایان راه شورای رهبری را به کلی بسته‌اند... این واقعاً درست نیست... آقایان خبرگان قدرت این را ندارند [که] بالأخره یک وقت قضیه شورایی بشود. در صورتی که... یک وقت چند نفر هستند که هر یکی در قسمتی برجستگی دارند و یکی از آن‌ها صلاح نیست به این که رهبر بشود و صلاح در این است که چند نفر باشند. گاهی این اتفاق می‌افتد (همان، ص ۶۸۸). [اگر] ما این‌جا احد الافراد را انتخاب کنیم، یک برجستگی را حفظ کرده‌ایم (البته فرض این است که همه واجد شرایط هستند) خوب است که در این‌جا شورایی قرار بدهیم که سه تا برجستگی را حفظ کنیم که به نفع جامعه باشد... [علاوه بر آن‌که] شاید آن خبرگانی که در آن‌جا باشند، همه بهتر از ما... فکر کنند. هشتاد نفر نشسته‌اند صلاح دیدند در این که در این مورد خاص یک مدتی شورایی باشد، بهتر است. شما با این قانون چرا

جلوی آن‌ها را می‌گیرید؟... این قید را بکنید که... مگر آن‌که شورایی بودن رهبری به تصویب اکثریت آن خبرگان راجح باشد و صلاح جامعه باشد (همان، ج ۳، ص ۱۲۲۸).

این دفاعیه نیز علاوه بر آن‌که نزدیک به تبیین فارابی از حکومت گروهی است، تصریح دارد بر این‌که حکومت شورایی اختصاص به حالت اضطرار دارد؛ اصل بر حکومت فردی است، مگر آن‌که اکثریت در یک «مورد خاص»، صلاح را در رهبری شورایی ببینند.

حاصل مرور دفاعیات فوق آن‌که هیچ یک از، حتی مدافعین بقای رهبری شورایی، آن را برخاسته از ادله دینی نظیر آیات امرکننده به مشورت و... ندانسته و بر حکومت فردی ترجیح نداده‌اند. دفاع آن‌ها صرفاً ناظر به مقام اضطرار و موارد خاص است که برجستگی خاصی در یک فرد مشاهده نشود. لازم به ذکر است، دفاعیات فوق گاهی از تبیین فارابی فراتر می‌رود و آن هنگامی است که بر برخورداری تمامی افراد شورا از کلیه شرایط لازم تأکید شده و اشکال را صرفاً در عدم برجستگی فرد خاص می‌داند (چنان‌که در متن اصل ۱۰۷ نیز به همین ترتیب است).

در ادامه دیدگاه‌های مخالف «رهبری شورایی» که عمدتاً از سوی آیه‌الله مؤمن و آیه‌الله امینی طرح شده است را بررسی می‌کنیم:

۱. اشکالی مهم بر استدلال مدافعان رهبری شورایی وارد است و آن این‌که: ظاهراً اشتباه می‌شود که ما خیال می‌کنیم که اگر سه نفر کنار هم گذاشته شده‌اند، این سه نفر یک نفر می‌شود... کانه این جمع هر سه مزیت را واجد خواهد بود... بنابراین، هم فقاقت بیش‌تر هست، هم تدبیر بیش‌تر هست. [در حالی که] این جور نیست. [اگر] اکثریت تصمیم بگیرند... آن کس که تدبیرش بیش‌تر است، چه بسا باز در اقلیت قرار بگیرد... اگر سه نفر [این] طوری را گذاشتیم، آیا آن کسی که فقه او بیش‌تر است، در اثر این‌که با آن دو نفر بیاید، تدبیرش بیش‌تر می‌شود یا او تدبیرش همان چیزی که بوده هست؟ و آن کسی که از نظر فقهی ضعیف‌تر است، آیا فقه او به خاطر این‌که با او

هست، زیاد می‌شود و آن کسی که تقوایش زیادتر هست، فقه و تدبیرش زیاد می‌شود؟ این جور نیست و فرض این است که همان‌طور که می‌فرماید همه واجد شرط هستند و این شخصی که تدبیرش کم است، خودش را مدبر می‌داند و آن کسی که از نظر فقه... در درجه نازل‌تری هست، خودش را فقیه می‌داند و او [آن فقه] را در مقام بحث تخطئه می‌کند... بلکه چه بسا به خاطر این جهت اختلاف بیش‌تر در بین آن‌ها به وجود خواهد آمد (همان، ص ۱۲۳۰).

بیان فوق علاوه بر آن‌که مهم‌ترین استدلال مدافعان رهبری شورایی را هدف قرار می‌دهد، پاسخ قاطعی است به دیدگاه فارابی که تحقق همه شرایط را در یک جمع به مثابه فرد جست‌وجو می‌کرد. هم‌چنین این بیان می‌تواند استدلالی برای دیدگاه عامری باشد. نگاه عامری هم همین بود که یک فرد، ولو فاقد برخی شرایط باشد، می‌تواند با معاونت دیگران حکومت را برعهده گیرد و چنین حکومتی بر حکومت گروهی که زمینه‌ساز فساد و اختلاف است، می‌ارزد (عامری، ۱۹۹۱م، ص ۲۴۳-۲۴۲).

۲. استدلال دوم، عدم برخورداری حکومت شورایی از سابقه و مؤید اسلامی است: ما اصولاً گرچه شورا در اسلام داریم، اما شورا برای زمام‌داری و حکومت سابقه ندارد (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۴۸-۶۴۷ و ج ۳، ص ۱۲۲۹).

البته آیه‌الله مؤمن ابتدا اظهار می‌دارند که:

در نظر جمعی از اعضای کمیسیون این مسأله [حکومت شورایی] خلاف موازین شرعی دانسته شد (همان، ج ۲، ص ۶۴۸-۶۴۷).

ولی کمی بعد تصحیح می‌کنند که:

من عرض کردم که سابقه شرعی ندارد... نگفتم آقایان نظرشان این بود که جایز نیست... و حتماً خلاف موازین است...، بلکه با توجه به آنچه که در گذشته ما از رهبری‌های امت اسلامی داشتیم، همیشه؛ چه ائمه معصومین، چه دیگران، رهبری، رهبری فردی بوده و لذا یک مقدار بعید به ذهن می‌آید، نه این‌که جایز نباشد (همان، ص ۷۰۶).

آیه‌الله امینی نیز با اشاره به بعضی روایات... که با شورایی بودن مخالفت می‌کند؛ مثلاً... قال علی 7: «الشركة في الملك تعدى الى الاضطراب» (آمدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۰۷)؛ شرکت در مُلک سبب اضطراب می‌شود و روایات دیگر نظیر این، چنین نتیجه می‌گیرند که:

ما یک مدرکی... نداریم [که] شورا صحیح است (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۵۶-۶۵۷) [و] ظاهراً مذاق اسلام مناسب نباشد با این که ما زمامدار شورایی را اثبات کنیم (همان، ج ۳، ص ۱۲۲۹).
۳. هم‌چنین سابقه منفی مدیریت شورایی (نه مشورت) در نظام جمهوری اسلامی که به‌طور مشخص در شورای عالی قضایی جریان داشته است، در این تصمیم‌گیری اثرگذار بوده است:

در زمامداری و حکومت، شورا نمی‌تواند کاری بکند... شوراها را دیگر آزمایش خودش را داده [است]... از شوراها را اجرایی در ظرف این ده سال خیری دیده نشده... و سابقه مطلوبی نداشته و بالاترین مقام اجرایی در آن حد، اختیارات مقام رهبری است (همان، ج ۲، ص ۶۵۶-۶۵۷ و ۶۴۸-۶۴۷ و ۶۰۶).
به جهت همین، عدم کارآمدی مدیریت شورایی است که:

بعضی جاها هم که شورایی بوده حضرت امام دستور دادند که تغییر بکنند. حالا گرچه این شورایی (رهبری شورایی) امتحان نشده، اما این هم شاید، اگر آزمایش شده بود، همان نتیجه را می‌داد (همان، ج ۳، ص ۱۲۲۹).
این استدلال و استدلال پیشین در بیانی که پیش‌تر از علامه مصباح یزدی نقل کردیم هم، آمده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۲۲-۲۱۹).
۴. موافقت ضمنی امام خمینی 1 با حذف رهبری شورایی، مؤید دیگری است که به آن تمسک می‌شود:

وقتی مطلب شورایی نبودن، خدمت امام عرضه شد. امام، حُسن قبول داشتند. [البته]... تحسین نبود... حسن قبول بود و بر این مطلب رضایت بود (روابط عمومی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۱۲۳۰).

حاصل بررسی دیدگاه‌های مطرح‌شده در شورای بازنگری قانون اساسی این است که دو دیدگاه عمده در میان اعضای شورا وجود داشته است: دیدگاهی که بدون اصرار بر برآمدن حکومت شورایی از دل شریعت و بدون استناد به ادله شوری و مشورت، حکومت شورایی را در موارد اضطرار و عدم دسترسی به فردی که کلیه شرایط لازم را در سطحی برجسته واجد است، روا می‌داند و دیدگاه دومی که با استناد به عدم سابقه شرعی حکومت شورایی، سابقه منفی مدیریت شورایی در ایران و نیز توجه به مفاسدی که تحقق آن در حکومت شورایی دور از انتظار نیست، آن را در هیچ شرایطی روا ندانسته و در هر حال، حکومت فردی را پیشنهاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

مطالعه و تحلیل نقطه‌نظرات طرح‌شده توسط اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی (۱۳۵۸) و نیز اعضای شورای بازنگری در قانون اساسی (۱۳۶۸) در توجیه یا تقبیح حکومت گروهی و پیوند آن به پیشینه پاسخ به مسأله از نگاه اندیشمندان مسلمان، نشان‌گر آن است که هیچ یک از ایشان معتقد به «نظام شورایی» و ترجیح آن بر حکومت فرد واجد شرایط نبوده‌اند و قضاوت آن‌ها درباره حکومت گروهی همواره از دو حال خارج نبوده است:

۱. یا آن را اساساً مطرود و منجر به فساد دانسته‌اند. این دیدگاه اولین بار از سوی عامری مطرح شده و بعدها از همراهی برخی از دیگر اندیشمندان و نیز مخالفان رهبری شورایی در شورای بازنگری برخوردار شده است.
۲. و یا آن را صرفاً در شرایط اضطراری و فقد فرد واجد شرایط روا دانسته و تجویز کرده‌اند. این دیدگاه از سوی فارابی مطرح شده و بعدها توسط برخی از دیگر اندیشمندان و نیز موافقان رهبری شورایی در مجلس خبرگان قانون اساسی ۱۳۵۸ و شورای بازنگری ۱۳۶۸ دنبال شده است.

بدین ترتیب حکومت گروهی فی‌نفسه هیچ‌گاه شیوه‌ای مطلوب برای اداره حکومت قلمداد نشده است تا بتوان تحول و گذر به حکومت فردی را رصد کرد.

اگر هم تحولی در برخی اذهان معاصر صورت پذیرفته، در نقطه مقابل؛ یعنی گذر از حکومت فرد واجد شرایط به حکومت شورایی و گروهی خواهد بود. حاصل آن که نمی‌توان آن چه در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ تحقق یافته؛ یعنی حذف «رهبری شورایی» را یک تحول و دگرگونی قلمداد کرد. نگاه فوق در ادامه همان مسیری است که اندیشمندان اسلامی از گذشته تا کنون و حتی هنگامه تدوین قانون اساسی ۱۳۵۸ داشته‌اند. تنها تفاوت در ترجیح یکی از دو دیدگاه مشهور در سال ۱۳۵۸ و ترجیح دیدگاه دیگر در سال ۱۳۶۸ بوده است؛ دو دیدگاهی که مشترکاً حکومت فرد واجد شرایط را جست‌وجو کرده و هیچ‌یک حکومت گروهی را فی‌نفسه توصیه نمی‌کند.

یادداشت‌ها

1. Aristocracy.
2. Oligarchy.
3. Menarchy.
4. Polity.

۵. سابور بن اردشیر.

۶. اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا می‌بود، بی تردید آن دو تباه می‌شدند.

۷. گرچه مدیریت شورایی به صورت رسمی در قانون فدرال حکومت مرکزی اتحاد جماهیر شوروی آمده بود و تصمیم‌گیری در سطح رهبری جامعه، بر عهده یک شورا قرار داده شده بود، در عمل ناچار شدند مقامی به نام «صدر هیئت رئیسه» در نظر بگیرند که تصمیم نهایی را بگیرد (محمدتقی مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت، ص ۲۲۲).

۸. از آن جا که ابن سینا و نیز شهید مطهری قضاوت صریحی درباره حکومت گروهی نداشته‌اند، آن چه از اندیشه ایشان مورد بررسی قرار گرفت، ذیل هیچ‌یک از این دو دیدگاه نمی‌گنجد.

۹. از سوی مؤید شهزادی.

۱۰. این تغییر در سایر اصول قانون اساسی که در آن «شورای رهبری» مورد اشاره قرار گرفته بود، نیز اعمال شد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آرت، هانا، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.
۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، تصحیح مهدی رجایی، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ق.
۴. ابن رشد، محمد بن احمد، الضروري فی السياسة: مختصر کتاب السياسة لافلاطون، ترجمه احمد شحلان، مقدمه و شرح محمدعابد الجابری، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة، ۱۹۹۸م و ۲۰۰۲م.
۵. ابن رشد، محمد بن احمد، تلخیص السياسة لافلاطون (محاورة الجمهوریة)، ترجمه حسن مجید العیبدی و فاطمه کاظم الذهبی، بیروت: دارالطبیعة، ۲۰۰۲م.
۶. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، المنطق، الخطابة، زیر نظر ابراهیم مدکور، تحقیق محمد سلیم سالم، ج ۴، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۷. ابن سینا، حسین بن عبدالله، المجموع أو الحکمة العروضية، تصحیح محسن صالح، بیروت: دار الهادی، ۱۴۲۸ق.
۸. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۹. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۲، ۳ و ۴، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
۱۰. برلین، آیزایا، آزادی و خیانت به آزادی: شش دشمن آزادی بشر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی، ۱۳۸۷.
۱۱. رالز، جان، نظریه عدالت، مقدمه رضا داوری اردکانی، ترجمه محمدکمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
۱۲. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲ و ۳، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۳. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱ و ۲، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۴. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران: شرکت سهامی چهر، ۱۳۳۵.

۱۵. شهرزوری، (شمس‌الدین) محمد بن محمود، رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقايق الربانية، تحقيق، تصحيح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۳.
۱۶. طوسی، (نصیرالدین) محمد بن محمد، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۷.
۱۷. طوسی، (نصیرالدین) محمد بن محمد، اساس الاقتباس، در: تعلیقه بر اساس الاقتباس، تعلیقه سیدعبدالله انوار، ج ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۱۸. عامری، (ابوالحسن) محمد بن یوسف، السعادة و الاسعاد فی السیرة الانسانیة، تصحیح احمد عبدالحلیم عطیه، قاهره: دارالثقافة، ۱۹۹۱ م.
۱۹. فارابی، (ابونصر) محمد بن محمد، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، تصحیح علی بوملحم، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۵ م.
۲۰. فارابی، (ابونصر) محمد بن محمد، فصول منتزعة، تصحیح فوزی متری نجار، تهران: المكتبة الزهراء، ۱۴۰۵ ق.
۲۱. فیرحی، داود، فقه و سیاست در ایران معاصر: تحول حکومت‌داری و فقه حکومت اسلامی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
۲۲. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود، درة التاج: بخش حکمت عملی و سیر و سلوک، به کوشش و تصحیح ماهدخت بانو همایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲۳. کشفی، جعفر بن ابی اسحاق، تحفة الملوك: گفتارهایی درباره حکمت سیاسی، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲۴. ماکیاولی، نیکولو، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.
۲۵. مسکویه، (ابوعلی) احمد بن محمد، الهوامل و الشوامل، تصحیح احمد امین و احمد صفر، قاهره: لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۰.
۲۶. مصباح یزدی، محمدتقی، حکیمانہ‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۴.
۲۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷ و ۲۸، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۲۸. متسکیو، شارل لویی دوسکوندا، روح القوانين به انضمام درآمدی بر روح القوانين، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲.
۲۹. هابز، تامس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
30. Aquinas, Thomas, **On kingship; to the King of Cyprus**, Westport, Hyperion press, 1979.